

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۱۱

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۱۰

سال نوزدهم، شماره ۷۴، زمستان ۱۴۰۱

DOR: [20.1001.1.20080/14.1401.19.74.18.0](https://doi.org/10.20080/14.1401.19.74.18.0)

مقاله پژوهشی

بررسی عقل و عشق در اشعار شاه نعمت‌الله ولی

- مریم پهلوان^۱
تورج عقداپی^۲
حسین آریان^۳
حیدر حسنلو^۴

چکیده:

عقل و عشق یکی از اساسی‌ترین موضوعات در دیوان شاه نعمت‌الله ولی است. از نظر او عشق ودیعه‌ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و وسیله رسیدن به کمال و سعادت است. اساس طریقت شاه نعمت‌الله کشف و شهود است، نه دلیل و برهان. اندیشه وحدت وجود در سراسر کلام وی، موج می‌زند که به تأثیر از عرفان نظری ابن عربی است. عقل و خردی که شاه ولی با بهره‌گیری از اشعار عطار، با آن درافتاده، عقل جزئی و معاش است که نه تنها قادر به درک حقیقت عشق نیست بلکه حجاب و مانعی در راه رسیدن به سرمنزله معرفت و عشق حقیقی است. در مقابل، او عقل کلی را نایب خدا دانسته و آن را مدح کرده و معتقد است که این عقل به عنوان اولین مخلوق، یاور عشق است و با روح و جان عشق و جنون عارفانه، عجین گشته و تقابل و تعارضی میان آن دو متصور نیست. این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و به روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی:

عقل، عشق، شاه نعمت‌الله ولی، دیوان

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده مسئول:

Dr.aghdaie@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۴- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

پیشگفتار

عقل و عشق یکی از اساسی‌ترین موضوعات ادبیات عرفانی است که بسامد چشم‌گیری در شعر شاعران عارف دارد. شاه نعمت‌الله ولی شاعر قرن هشتم و نهم نیز از جمله شاعران عارفی است که توجه فراوان به عقل و عشق دارد. او مانند هم‌مسلمانان خود، همواره عشق را بر عقل جزئی ترجیح داده است.

عشق یکی از موضوعات اصلی، کلیدی و عالی‌ترین بنیاد فکری شاه نعمت‌الله ولی مشهورترین چهره تصوف و مؤسس سلسله نعمت‌اللهی می‌باشد که در دیوان او با تعبیر بسیار و به‌وفور یافت شده و مورد بررسی قرار گرفته است. عشق نیرویی درونی که با فطرت انسان عجین است و نزد شاه ولی با کشف و شهود راه کمال را پیموده است. عشقی که دریای جنون الهی و سرشار از معرفت است و عقل جزئی در آن راهی ندارد. شاه ولی مانند سایر عرفا، عشق را اساسی‌ترین مسئله عرفانی قلمداد می‌کند ولی از شرح و توصیف آن اظهار ناتوانی نموده است. او گاه برای تفهیم عشق حقیقی از عشق مجازی مدد می‌گیرد. به عبارت دیگر، او به مدد عشق مجازی که برای همگان شناخته شده است، عشق واقعی را بیان و بازگویی کند بنابراین عشق در اشعار شاه نعمت‌ج-الله ولی دارای دو جنبه حقیقی و مجازی است که البته، عشق مجازی در غزلیات شاه ولی، جنبه عرفانی و حقیقی دارد و از آن، جهت بیان عشق حقیقی استفاده شده است.

عقل از دیگر موضوعاتی است که نظر شاه نعمت‌الله ولی را به خود جلب کرده و عقل را به دو دسته عقل کلی یا عقل اول و عقل جزئی یا عقل معاش تقسیم نموده است و همواره بر ارزش عقل کلی تأکید نموده، آن را مدح کرده و نایب خدا دانسته است. اما در مقابل، به عقل جزئی یا عقل معاش و حسابگر روی خوش نشان نداده و آن را نکوهش کرده است. زیرا، معتقد است عقل جزئی مانع و حجابی برای سیر و سلوک عرفانی و رسیدن به کمال است.

در مورد رابطه عقل کلی با عشق، شاه ولی معتقد است که عقل کلی به عنوان اولین مخلوق، یاور عشق است و با روح و جان عشق و جنون عرفانی عجین گشته و هیچ‌گونه تقابل و تعارضی متصور نیست.

حال با توجه به این امر مهم، نگارندگان برآنند که در این مقاله به بررسی عقل و عشق در اشعار شاه نعمت‌الله ولی پردازند و از این طریق گوشه‌ای از افکار و اندیشه‌های این شاعر بزرگ را درباره این مفهوم کلیدی بیان کنند.

اهمیت و ضرورت پژوهش

در این مقاله، برآنیم عقل و عشق را در دیوان شاه نعمت‌الله ولی را مورد واکاوی قرار داده تا علاوه بر آشنایی با سبک شعری، اندیشه و جهان‌بینی این شاعر، نشان‌دهیم که شاه ولی، نسبت به عقل و عشق چه دیدگاهی دارد.

پیشینه پژوهش

علاوه بر آثار شاه نعمت‌الله ولی که بیشتر آن‌ها توسط جواد نوربخش به چاپ رسیده‌اند، تاکنون تحقیقات گوناگونی در قالب کتاب و مقاله در مورد شاه نعمت‌الله ولی و مشرب و عرفان او نوشته شده است که نزدیک‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- مقاله «تأملی در سبک شعر شاه نعمت‌الله ولی» از غلامرضا مستعلی پارسا. ۲- مقاله «تحلیل کارکردهای آیات قرآن در اشعار شاه نعمت‌الله ولی» از محسن ذوالفقاری. ۳- مقاله «جایگاه ائمه اطهار در آثار و احوال شاه نعمت‌الله ولی» از محمدعلی رنجبر. ۴- مقاله «ویژگی‌های عقل در دیوان شاه‌نعمت‌الله ولی» از بهرام بهرامی که نویسنده در آن تنها به ذکر صفات عقل جزئی در دیوان شاه نعمت‌الله ولی پرداخته است. ۵- مقاله «بررسی عشق در اشعار شاه نعمت‌الله ولی کرمانی» از لیلا مرادی. ۷- بررسی «واژه عشق در دیوان شاه نعمت‌الله ولی» از عبدالله واثق عباسی.

از این میان، سه نمونه آخر نزدیک به پژوهش حاضر است. اما برتری این پژوهش در این است که مقوله عقل و عشق در یک اثر مفصل و همه‌جانبه بررسی شده است.

چیستی عشق

عشق از ریشه "عشقه" به معنی گیاه پیچن گرفته شده است. عشقه گیاهی است که به آن لبلابه گویند و نازک و سپس زرد می‌شود و از آن لفظ عاشق مشتق شده است. همین حالت عشق است که بر هر دلی جاری شود صاحبش را خشک و زرد کند. (نوربخش، ۱۳۸۱: ۶۷) شهید مطهری از قول برخی عشقه را به گونه‌ای بیان می‌کند که به حال معشوق ناظر باشد. (مطهری، ۱۳۸۷: ۸۹-۹۰)

در کتب لغت معانی، تعریف‌های گوناگونی درباره واژه عشق ارائه شده است. مثلاً در لسان‌العرب آمده است: «الْعِشْقُ: فِرْطُ الْحُبِّ وَ قِيلَ: هُوَ عَجْبُ الْحُبِّ الْمَحْبُوبِ يَكُونُ فِي عَفَافِ الْحُبِّ وَ دَعَارَتِهِ = عشق عبارت است از محبتی که از حد گذشته باشد.» (ابن منظور، ۲۰۰۵، ج ۱: ۲۵۱) و «عشق یعنی

زیاده از حد دوست داشتن یا چشم پوشیدگی از عیوب محبوب.» (شاه‌جهانی، ۱۳۶۳: ۳۶۲) در فرهنگ سخن نیز، در مورد معنای واژه عشق آمده‌است: شوریدگی، اشتیاق، آتش درون، شهوت، درد و رنج، عاطفه، خشم و خروش. (انوری، ۱۳۸۲: ۵۱۱) در برخی منابع نیز از آن به دوستی مفرط، محبت تام تعبیر شده‌است. (معین، ۱۳۸۸، ذیل واژه عشق)

عشق در عرفان

عشق موهبتی الهی است که در تمام مکتب‌های عرفانی از جمله عرفان اسلامی، اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسئله محسوب می‌شود. به طوری که عرفا اساس و بنیاد هستی را بر آن می‌دانند. ابن عربی درباره واژه عشق می‌گوید: «العشقه شجره یقال لها اللبلا به تخضر ثم تدق ثم تصفر و من ذالین اشقاق العاشق» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۵۱: ۹۸) آنچه از فحوای گفته برخی از عرفا و بزرگان برمی‌آید، این است که گویا ادعای تعریف‌ناپذیری عشق بعید نبوده و عشق به حکم بدهت آن غیرقابل تعریف است:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق ایم خجل باشم از ان

(مولوی، ۱۳۸۴، دفتر اول، ۱۱۲)

از نظر عرفا، عشق یکی از امیال فطری به‌شماررفته و از بدو خلقت همواره مصاحب و همراه سایر امیال بشر است، هر انسانی، در درون خویش جذب و انجذاب خاصی را می‌یابد که به سبب آن به طرف شیء یا چیز دیگری گرایش می‌یابد، این میل دارای آثار و پیامدهای مخصوصی است. از هجویری نقل شده‌است که می‌گوید: اگر دنیا تلاش کند که محبت را به خود جذب کند نمی‌تواند و اگر سعی کند آن را از خود دور نماید، باز هم نمی‌تواند، چرا که عشق عطیه‌ای الهی است و از مقوله اکتساب نمی‌باشد، عشق مقوله‌ای الهی است. (شیمل، ۱۳۸۷: ۸۹۷) عشق نزد عارفان بر سه قسم است:

عشق حقیقی یا اصلی: به عقیده عارفان، با توجه به این که عالم چیزی جز ظاهر و مظهر و تجلی و تجلیات نیست و خداوند تبارک و تعالی موجود حقیقی و بقیه نمود و از شئون وجودی اویند و با توجه به این که عشق در تمام عالم سریان دارد، در جهان بیش از یک عاشق و یک معشوق حقیقی وجود ندارد و آن حضرت حق جل و علا است. (کریمیان صیقلانی، ۱۳۸۲: ۴۶) خداوند از منظری در قلب معشوق، مورد عشق‌ورزی تجلیات اسماء و صفاتش (ماسوی‌الله) قرار می‌گیرد و در نگاه دیگر همو عاشق است. خلاصه آن که محبت حقیقی که در زبان عرفان به آن محبت و عشق اصلی می‌گویند، نه محبت به متاع اندک دنیا و نه محبت به جنت و بهشت برزخی و یا عقلی است بلکه محبت به خداوند سبحان است به قول ابن عربی «هو حبّ الله للعبد و حبّ العبد لله کمال قال تعالی: یحبّهم و یحبّون» (ابن عربی، ۱۳۹۳: ۵۶۴)

عشق مجازی: در مسلک عارفان عشق مجازی آن است که طرف عشق انسان، صفات و اسمای الهی یا تجلیات آن‌ها باشد، نه ذات الهی. به عبارت دیگر، عشق مجازی، عشق به غیر خداوند است، بدین شرط که مقدمه ورود به دریای بی‌کران عشق حقیقی و محبت الهی شود و این عشق به معنای مَعْبَر و پل گرفته شده است. در عشق مجازی عارفانه، معشوق، نشانه‌ای از محبوب حقیقی است. از این‌رو، گفته‌اند: *المؤمنُ مرأه المؤمن*. (کریمیان صیقلانی، ۱۳۸۲: ۵۰)

عشق کاذب: محبت کاذب محبت به هر چیزی است که مستقل از خدا، مورد عشق‌ورزی قرار گیرد، اعم از این‌که موجودی طبیعی یا برزخی و یا عقلانی باشد، بنابراین عشق به ماسوی الله، اگر فی نفسه و بدون توجه به طریقت و واسطه بودن آن برای عشق الهی لحاظ شود، از دایره عشق سازنده بیرون می‌شود، و در این جهت عشق به همسر و فرزندان و والدین و ... چنانچه تحت الشعاع عشق الهی و برای اطاعت امر او باشد ستوده است و در غیر این صورت منفور و نکوهیده خواهد بود.

عقل در عرفان

عقل اگرچه شریف‌ترین مخلوق خداوند است ولی در در ادبیات صوفیانه، اغلب زیر دست عشق و حتی ضد آن به‌شمار آمده و مورد مذمت واقع شده است. در مکتب عرفا، عشق همه‌کاره و عقل از درک بسیاری امور عاجز، ناتوان و تعطیل است. آنان معتقدند با مرکب عشق، می‌توان به آن بارگاه راه‌یافت و راه‌ها و رموزی را شناخت که عقل یارای شناخت آن را ندارد. از این روست که عرفا عقل را عقل و پایبند می‌دانند.

در دیدگاه صوفیان، عقل نارسا و محدود است. زیرا، با حساب و برهان، سر و کار دارد. بنابراین، در حوزه‌های محدود کاربرد دارد و نمی‌توان به وسیله آن، تجربه‌های عرفانی را بازگونمود. چنانچه می‌دانیم، عرفان، عرصه کشف و شهود است و بیان آن با زبان عقل میسر نیست. البته، «این عقلی که عرفا با آن درافتاده‌اند، عقل رحمانی و "أول ما خلق الله" یا عقول عشره نیست، بلکه عقل هیولایی است. عقل جزئی‌نگر و عدد اندیش است. مولوی درباره عقل، آرائی متین و بکر و بی‌سابقه دارد. عقل را دو گونه می‌داند: یکی جزوی یا تحصیلی یا مکسبی که لوح حافظ است و گرفتار وهم و ظن، و دیگری عقل موهوبی یا ایمانی یا نورانی که لوح محفوظ و بخشش یزدان و چشمه آن در میان جان است.» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۵: ۶۹۰) از این جاست که در سخنان آنان «علم و عقل و دفتر و دانش کوچک شمرده می‌شود و "بشوی اوراق اگر همدرس مایی" شعاری شایسته می‌گردد؛ دیدن به جای دانستن می‌نشیند و بینش مندی جای دانشمندی را می‌گیرد؛ از در سینه بودن بر درسی نبودن، سخن‌ها گفته می‌شود و سنجش عقل و عشق به قصد کوچک‌شماری عقل و بزرگ‌شماری عشق در سخنان آنان بسامدی بالا می‌یابد.» (راستگو، ۱۳۸۳: ۴۷)

تقابل عقل و عشق در عرفان

برخی از عرفا بر این اعتقادند که میان عقل و عشق منازعت و مخالفت است و این دو را با هم سازگاری نیست و هر کجا عشق منزل کند عقل نمی‌تواند مقیم آن درگاه شود. «همچنان که میان آب و آتش تضاد است میان عقل و عشق همچنان است.» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۱: ۵۵)

تقابل عقل و عشق از موضوعات بنیادین عارفانه و صوفیانه است. «مقابله عقل و عشق همانا دو نگرش یا دو جریان نیرومند در تاریخ اندیشه بشر است. یکی فلسفه یا حکمت عقلی، استدلالی، مشائی که نسبتش به ارسطو می‌رسد و دیگری فلسفه یا حکمت عاشقانه، شهودی، اشراقی که نسبتش از افلاطون است.» (خرمشاهی، ۱۳۷۵: ۶۹۲)

عشق در دیوان شاه نعمت‌الله ولی

همان‌طور که گفته شد، عشق، محور اصلی شعر عرفانی است. جان‌مایه و بن‌مایه کلام شاه ولی نیز عشق است:

گوش کن گفته سید بشنو که سخنان خوشش از کلمات عشق است

(شاه‌نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۸: ۲۰۶)

اما عارف، خود را از بیان آن عاجز می‌داند و در وصف آن اظهار ناتوانی می‌کند:

پختگان دانند حال سوز من کاتش عشقت چسان می‌سوزدم

(همان، ۳۸۸)

از نظر او عشق راهنمای عاشقان و سالکان راه حق است و در خلوت‌خانه عشق تنها بر روی عاشقان باز است:

معشوق خودیم و عاشق خود عشق است دلیل راه اصحاب

(همان، ۲۴۴)

او عشق را محرم اسرار و بازگو کننده اسرار الهی می‌داند:

عشق گوید که منم محرم راز خبر سر خدا را آوردم

(همان، ۲۶۲)

از دیدگاه شاه نعمت‌الله کسی بنده خداوند است که مانند خودش بزم عشق را بداند تا مورد توجه خداوند قرار گیرد و کسی که مرشد است و هدایت می‌کند، عشق است:

سید بزم عشق دانی کیست آنکه او بنده خداوند است
(همان، ۱۸۸)

شاه نعمت‌الله ولی بنده عشق است و از طریق بندگی به مقام بالاتر رسیده است:
بزم عشق است و عاشقان سرمست سید ما غلام زندان است
(همان، ۳۵۳)

در نظر او گدای عشق پادشاه عالم است:

گر گدای عشقی پادشاه عالمی حکم تو گردد روان گر می‌بری فرمان ما
(همان، ۲۶۵)

کشته عشق خداوند از مرگ نمی‌هراسد و مرگ را زندگی می‌داند:
گر کشته‌شوم در عشق از مرگ نیندیشم خود مرده درد او زنده به حیات است
(همان، ۲۶۶)

شاه ولی کشته عشق را زنده جاویدان می‌داند و خون‌بهای تیغ عشق را خدای بزرگ و می‌گوید:
گر کشته‌شوی به تیغ عشقش ان حی قدیم خون‌بهاست است
(همان، ۷۳)

اما برای کشته‌شدن خود در راه عشق طلب خون‌بها نمی‌کند:
به تیغ عشقت ار کشته‌شوم شکرانه جانبازم غنیمت دلم این دولت نجویم خون‌بهای خویش
(همان، ۱۵۹)

زیرا، معتقد است با وجود عشق، مایی و منیت از وجود انسان رخت برمی‌بندد:
عشق آمد به جای ما بنشست مایی ما چه از میان برخاست
(همان، ۲۶۹)

عشق سلطان و پادشاه هفت اقلیم جهان، بنده درگاه عشق است:
پادشاه هفت اقلیم جهان بنده درگاه این سلطان ماست
(همان، ۲۱۵)

اگر خداوند جهان را از نیستی به هستی درآورد همه از برکات عشق است:
از کرم عشق و جوددی به عدم می‌بخشد هرچه موجود بود از برکات عشق است

(همان، ۳۰۶)

شاه نعمت‌الله همچین جان خویش را کالا و متاعی برای عشق می‌داند:
جان فروشانیم در بازار عشق نان چه باشد بر سر بازار ما

(همان، ۴۹)

و در جوددی که عشق نیست، مرده‌ای بیش نیست:
هرکه را عشق نیست انش نیست مرده‌ای شمر که انش نیست

(همان، ۳۰۶)

تعیّنات در حالی که نشان از صفات حق دارند مجاب ذات هستند. تعبیر زیبای شاه نعمت‌الله به بحر عشق که انسان را گوهر بحر لایزال و پرتو نور او می‌داند؛ امواج بحر عشق حق است. او بر آن است که در محیط عشق حق، جز انسان عارف، نهنگی نیست و آبروی خود را در گرو آن می‌داند که دل به دریا دهد و به مقام فنا برسد. خلق را موج و حق را دریا می‌بیند. امواج همان تعیّنات و تکثرات جهان ممکنات است که حجاب و نقاب وحدت است.» (دیانتی، ۱۳۹۳: ۳۰۵)

از نظر نعمت‌الله ولی عشق دریایی است بی‌کران که معشوق در آن غوطه‌ور است البته تشبیه عشق به دریا را می‌توان در متون مختلفی یافت. در فرهنگ لغت معین آمده است: «عشق دریایی است پر از درد و رنج» (معین، ۱۳۸۸: ذیل واژه عشق) میبیدی سیر برّ را سیر عابدان و زاهدان و سیر بحر را سیر عارفان و صدیقان می‌داند.» (میبیدی، ۱۳۳۹: ۷۹)

بحر عشقش به ما چو موجی زد هم ز ما شد حجاب ما حایل

(همان، ۳۷۴)

عشق بحر است و ناخدا معشوق کشتی عاشقان شریعت ماست

(همان، ۱۲۹)

عشق است که گوهر محیط است عشق است که بحر بی‌کران است

(همان، ۶۸۸)

او با یقینی درست و معرفتی خاص غرق در دریای توحید ذات باری تعالی شده بود که با کشف و شهود و دلی آگاه به دست‌آورده بود. معرفتی آشکار که جایگاه عشق و محبت خداوندی بود و هرچه بود و آموخته بود و به واصلان عطا کرده بود از دنیای بی‌کران عشق بود:

عالمِ عشقم چو من عالمِ کجاست عالمی را علمِ عشق آموختم

(همان، ۳۸۲)

شاه نعمت‌الله از عشق مجازی جهت بیان عشق حقیقی بهره برده‌است. به عبارت دیگر او به مدد عشق مجازی که برای همگان شناخته شده‌است، عشق واقعی را بیان و بازگو می‌کند:

سید ما به عشق بنده ماست اوست محمود و نعمه‌الله ایاز

(همان، ۲۸۸)

عشق شیرین گرش بود فرهاد عشق سرمست و خنجر سرتیز

(همان، ۲۱۸)

نکته قابل توجه این که شاه ولی شناخت خداوند را اساس معرفت می‌داند و معتقد است کسی که خدا را شناخت از خود خبر ندارد. در باور شاه ولی، خدا را به خدا می‌توان شناخت و «بیان‌نموده حق را به خویشتن (حق) دیدن، حق تویی، حق را به حق شناختن، هر جا انگشت نهی عین حق است، حق مطلق حقیقت ماست، حق پرستی رهایی از خودپرستی است. (دیانتی، ۱۳۹۳: ۳۱۶)

حق مطلق به حق حقیقت ماست صفت ذات عشق زینت ماست

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۸: ۱۱۰)

او برای بیان معانی عرفانی و وحدت وجود، فراوان از عشق بهره برده‌است. مایه‌های وحدت وجود ابن عربی در صور خیال شاه ولی در این موضوع موج می‌زند. در مکتب ابن عربی «هرکس بگوید از عشق سیراب شدم؛ عشق را نشاخته‌است. زیرا عشق شربی مدام است هرگز سیراب شدنی در پی ندارد.» (حکمت، ۱۳۸۹: ۱۸۴)

نخستین کسی که بعد از پیدایش تصوف ابن عربی افکار ایشان را پذیرفت مولانا جلال‌الدین بود و کسانی که این استحاله را پیش آوردند بعد از صدرالدین قونوی، شاه نعمت‌الله ولی بود و پس از آن سید محمد نوریخس طریقه تصوف ابن عربی را که در میان ایرانیان بیگانه بود رواج دادند. (نفیسی، ۱۳۹۴: ۲۷) شاه ولی «بر آن است که حضرت حق گنج اسما را بر سرعالم فشانده‌است او از ترکیب-های متنوع این موضوع بهره برده‌است تا بهتر بتواند عطش معرفت جویی مریدان را که ذوق‌های گوناگونی دارند را فرونشاند.» (دیانتی، ۱۳۹۳: ۳۲۱)

در بیان وحدت وجود مسیر اندیشه شاه نعمت‌الله ولی را کامل می‌توان دید و تمام امور را که به دنیا و آخرت مربوط می‌شوند را از اصل وحدت وجود می‌داند و آن را پایه و اساس همه چیز قرار می‌دهد گرایشی که قطعاً انسان از آغاز آفرینش به سوی وحدت داشته همه جا همراه و در کلام شاعر نمود

دارد تا آنجا که حتی مقام عارف را بالاتر از عاشق می‌داند و گوهر عشق را در جایی می‌داند که در آن غرق است:

مقام عاشقان در ملک جان است مکان عارفان در لامکان است

(همان، ۱۱۰)

در محیطی که ما در آن غرقیم حاصلش یافت گوهر عشق است

(همان، ۹۳)

در این زمینه، شاه نعمت‌الله از اشعار و عبارات‌های عرفانی عطار نیز بسیار متأثر بوده و اقتباسات فراوانی داشته‌است. «مشابهت مشرب عرفانی و موضوعات شعری در شعر هر دو دیده‌می‌شود. از آن- جمله "وحدت وجود" اتحاد عشق، عاشق و معشوق، وحدت در عین کثرت، کثرت در عین وحدت، بقا بعد از فنا و فنا از فنا نام‌برد.» (کرمانی، ۱۳۳۵: ۳۲)

عطار در بیتی آورده‌است:

در دیوان شاه نعمت‌الله ولی، عشق با مسائلی همچون ازل، آب حیات، بقا، مستی، اتحاد، درد، لامکانی و لازماتی در هم آمیخته‌است. در ادامه با ذکر توضیحاتی نمونه‌وار به ذکر این موارد پرداخته- می‌شود.

ازلی بودن عشق

یکی از مباحث مهمی که در شعر شاعران پارسی زبان از اهمیت به‌سزایی برخوردار است و جلوه زیبایی پیدا کرده بحث روز الست است. «ابوالحسن علی بن محمد دیلمی از شاگردان صوفی مشهور به ابن خفیف شیرازی قدیمی‌ترین کتاب درباره عشق یعنی کتاب عطف الالف المالوف علی اللام المعطوف را نگاشته‌است. او واقعه الست را بن‌مایه محبت بین خداوند و بنده می‌داند و عقیده دارد که انس آن‌ها در این واقعه کلام خدا را شنیده و او را دیدند و لذت آن رؤیت و حلاوت آن را دریافتند و چون خداوند بار دیگر آنان را به عبودیت خواند و مورد خطاب قرارداد آن لذت از ارواح آنان به جوش آمد و محبت ایشان را آشکار کرد و آنان به محبت خداوند دل‌بستند.» (امینی، ۱۳۹۰: ۱۳۴) عهد الست، بن‌مایه اشعار زیادی از شاه نعمت‌الله ولی قرار گرفته و از این طریق او به عشق ازلی اشاره کرده- است:

تا بود عشق تو بود من عاشق تو بودم من عاشق قدیمی‌ام کی بود تا نبودم

(همان، ۵۶۲)

در ازل بر دل ما عشق تو داغی نهاد که غمش تا به ابد از دل بریان نرود

(همان، ۲۳۳)

آب حیات بودن عشق

عاشق در مسیر عشق وادی‌های مختلفی را پشت سر می‌گذارد که در هر کدام از این وادی‌ها فراز و نشیب‌های مختلفی وجود دارد. بنابراین اگر انسان بتواند با موفقیت این مسیر را طی کند و از ظلمات این را پر خطر بگذرد می‌تواند به عشق جاودانه برسد. زیرا عشق خمیرمایه هستی و زندگی است به همین دلیل شاعر بر این باور است که اگر سالک راه حق در مسیر عشق الهی بتواند این مراحل سخت را پشت سر بگذارد، می‌تواند به زندگی جاوید دست پیدا کند:

عشق تو حیاتیست که ما زنده از انیم بی عشق تو حایل ز فنا و ز بقا نیز

(همان، ۵۳۵)

جان ما زنده‌دل از آب حیات عشق است صورت و معنی ما ذات و صفات عشق است

(همان، ۳۳۲)

در حیات جاودانی یافته از عشق او همدم زنده‌دلان شو تا بیابی جان ما

(همان، ۱۱۹)

مستی عشق

شاه نعمت‌الله ولی مستی عشق را به مستی آب انگور نسبت نمی‌دهد بلکه ناشی از بی‌خودی انسان عاشق و فناشدن آن در عشق و بقای عشق می‌داند. «مستی عشق در مکتب طیفوریه یا ایحاب سکر مطرح است. مؤسس این مکتب طیفور فرزند عیسی فرزند سروشان مشهور به ابویزید یا بایزید بسطامی است. این عارف بزرگوار ایرانی برای وجد روحی اهمیت زیادی قائل بود و مستی و بیخودی صوفی را رهایی از خودپرستی می‌انگاشت. بایزید عقیده داشت که مستی بالاتر از هوشیاری است همان طور که مرد نسبت به امور شخصی خود بی‌قید و بی‌اعتناست همچنین یک نفر صوفی چنان مستغرق در عشق الهی است که نسبت به دنیا بی‌اعتنا و بی‌قید می‌شود یعنی در اثر رهایی از تعلقات دنیوی همه او می‌گردد.» (محمدی وایقانی، ۱۳۸۶: ۳۳)

بزم عشق است شماعاشق و ما مست و خراب تا ابد لطف خدا باد نگهدار شما

(همان، ۲۳۹)

در مذهب عشق می‌حلال است ما را چه گناه گناه عشق است

(همان، ۲۳۶)

درد عشق

قلمرو درویشی فقر و فنا است و درد راه رسیدن به محبوب. درد انسان را از وجود مجازی و عاریتی تهی می‌کند و از کام خودخواهی و خودپرستی می‌رهاند و از زندان تعینات که وجود حقیقی و الهی او را احاطه کرده است آزادمی‌کند و او را چست و سبکبار و سبکبال می‌کند تا حال او بتواند در آن ساحت نامتناهی طیران‌کند. به هر حال درد عشق دردی است که درمان ندارد و هیچ طبیعی نمی‌تواند آن را علاج کند. درد عشق فقط با عشق درمان‌پذیر است. شاعر خود را از جمله کسانی می‌داند که درد عشق را کشیده است و این درد برایش دلپذیر است:

جنّت و حوری از آن زاهدان جام دُردِ دَرْدِ عشق او مرا

(همان، ۴)

دردمندیدیم و دلخوشیم از آن درد عشق است و جان بود دردا

(همان، ۲۱۵)

دُردِ دردِ عشق نوشیده ایم همدم این درد و درمانیم ما

(همان، ۱۹۲)

داروی درد عاشقی هست دواي درد ما نیست نزد عاشقان خوشتر از این دو دوا

(همان، ۲۰۲)

نمونه‌های بالا گویای این مطلب است که عشق را جز با عشق درمان نمی‌توان کرد و عاشق باید از همان آغاز خود را مهیای این درد کند، آسودگی و راحت‌طلبی را کنارگذارد و برای شناکردن در این دریای موج‌خطرناک، عریان شود و دل به دریا بسپارد.

لامکانی عشق

شاه ولی معتقد است که عشق بی‌زمان و بی‌مکان است به همین خاطر، در هر جا می‌تواند ظهور کند و جایگاه خاصی ندارد و هر کجا بنگری می‌توانی جهانی از عشق را مشاهده‌نمایی:

عشق را جایی معین هست نیست جای آن بی‌جای ما هر جا طلب

(همان، ۱۱۳)

شاه نعمت‌الله ولی شاعری است که تمام مسائل را از طریق عشق رصد می‌کند و تنها راه رسیدن به حقیقت را فقط در واژه عشق جستجو می‌کند. بنابراین عشقی که در غزلیات این شاعر نمود پیدا کرده دارای جا و مکان نیست و در تعریف و تفسیر نمی‌گنجد و عشق او بی‌مکان و لامکان است و در هر جا می‌توان به دنبال آن گشت.

عشق است که هیچ جا ندارد هر جایی جو تو جای بی جا
(همان، ۵۱۷)

عشق و بقا

از بسیاری از اشعار شاه نعمت‌الله ولی چنان استنباط می‌شود که او مقامات سلوک را یکی پس از دیگری طی کرده و پس از رسیدن به مرتبه فنا از آن نیز گذشته و به مقام بقا که کمال آن در اولیاء محمدی است واصل شده‌است.

هر که او در عشق او فانی شود از حیات عشق او یابد بقا
(همان، ۵۹۶)
رو فنا شو تا بقا یابی ز عشق بینوا شو تا از او یابی نوا
(همان، ۵۶۱)

اتحاد عاشق و معشوق

شاه ولی در رسائل شاه می‌گوید: «چون افراط و تفریط در صفات قدیمه نمی‌تواند بود و عشق افراط محبت است به طریقی که یافته‌ای، لایطلق علی‌الحق اسم‌العشق و العاشق.» (نوربخش، ۱۳۵۷: ۲۱۰)

عاشق حاضر است همه چیز خود را به پای معشوق بریزد و حتی عزیزترین وجود خود، یعنی جان گرامی را هم به پای معشوق نثار کند. عاشق در جان نثاری و فداکاری در راه معشوق تا جایی پیش می‌رود که دیگر سر از پا نمی‌شناسد. بنابراین باید گفت نه تنها عشق یکی است بلکه عاشق و معشوق در واقع یکی هستند. از نظر شاه نعمت‌الله ولی عشق و عاشق و معشوق سه ذات جداگانه نیستند بلکه هر سه یک حقیقت‌اند در هر حال عاشق و معشوق به هم نیاز دارند و این عشق ابدی است و در کل عشق و عاشق و معشوق با هم اتحاد دارند.

عاشق و معشوق و عشق آمد یکی در سر ما نیست جز سودای عشق
(همان، ۱۱۲)
عاشق و معشوق ما هر دو یکیست نعمت‌الله را چنین داننده‌ام
(همان، ۱۰۷)
معشوق و عشق و عاشق باشد یکی و سه نام گر اندکند و بسیار مجموعه وجودند
(همان، ۴۶)

وحدت بین عاشق و معشوق بیانگر مقام فنای عرفانی است. شاه نعمت‌الله معتقد است کسی که از می عشق سرمست باشد برایش حسابی نیست و خودش را این‌گونه معرفی می‌کند. نگرش شاه ولی این است که ساقی از سر لطف، در می سرای عشق را بر همه بازمی‌کند:

سرمست میالست عشق‌تیم شـوریده چشم پُرخماریم

(همان، ۴۴۰)

شاه ولی، خود را مظهر تجلی خداوند می‌داند و سایه‌ای که از پرتو حضرت حق است:

قطب عالم که مظهر عشق است سایه افتاب حضرت اوست

(همان، ۱۱۷)

عقل در دیوان شاه نعمت‌الله ولی

شاه نعمت‌الله ولی نیز مانند سایر عرفا نگرش مثبتی نسبت به عقل ندارد. در دیوان شاه‌ولی نیز با دو نوع عقل مواجهیم: ۱- عقل کلی. ۲- عقل جزئی یا عقل معاش که در ادامه به بررسی هریک پرداخته می‌شود.

عقل کلی: یا عقل اول نزد شاه نعمت‌الله ولی محبوب‌ترین مخلوق خداست. شاه ولی، همواره بر ارزش عقل کلی تأکید نموده، و آن را مدح کرده‌است. در دیوان شاه نعمت‌الله ولی، بسامد کاربرد عقل کلی یا عقل اول در مقایسه با عقل جزئی یا عقل معاش، بسیار کمتر است. از نظر او عقل کلی، اولین آفریده و خازن گنج الهی است:

عقل کل، لوح قضا می خوانمش اول مجموع عالم دانمش

صورت او ادم معنی بود خازن گنج الهی خوانمش

(همان، ۶۷۶)

شاه ولی، این نوع عقل را نایب خدا دانسته‌است:

عقل را نایب خدا دانش خاطر او را ز خود مرنجانش

(همان، ۶۷۶)

از این‌رو، توصیه می‌کند:

هر کتابی که عقل بنویسد عاقلانه به عقل می‌خوانش

(همان، ۶۷۶)

و معتقد است که بدون راهنمایی عقل کلی، حاصل انسان سردرگمی و سرگردانی است:

خواجه بی عقل است و سرگردان شده پیچ دستارش گواهی می‌دهد

(همان، ۶۹۸)

عقل جزئی یا عقل معاش: یا همان عقل حسابگر یکی دیگر از انواع عقل در دیوان شاه ولی است که بسامد نسبتاً بالایی دارد. شاه ولی مانند سایر عرفا، به این نوع عقل، روی خوش نشان نداده و همواره آن را نکوهش کرده است. زیرا، معتقد است عقل جزئی مانع و حجابی برای سیر و سلوک عرفانی، مانع تعالی، تکامل، رسیدن به کمال و فنا در مقصود است. باری، از باورهای بنیادین شاه نعمت‌الله ولی، این است که آنچه راهرو و سالک می‌خواهد و می‌جوید نه از راه علم و عقل و نه با شیوه اندیشه و استدلال که تنها از راه شهود و مکاشفه به دست می‌آید:

عقل علمش به ذات او نرسد و تو گویی رسد نگو نرسد

(همان، ۶۷۱)

شاه نعمت‌الله ولی، همواره عقل جزئی را به طعنه می‌گیرد و برای بیان عقل از جمله توصیفات (عقل نادان، عقل بیچاره، عقل بیگانه، عقل سرگردان، عقل مخمور، عقل مست، عقل خراب، عقل زهر و ...) استفاده می‌کند:

ما مرید پیرخماریم و مست جام عشق در حق ما هر چه گوید عقل نادان گوگو

(همان، ۵۳۷)

اتش عشق برافروخت چنین شمع خوشی عقل بیچاره پرسوخته پروانه ماست

(همان، ۶۰)

عقل بیگانه چه داند ذوق ما ذوق ما داند که با ما شناسست

(همان، ۶۶)

عقل و عشق در دیوان شاه ولی

در غزلیات شاه نعمت‌الله ولی، ابیات زیادی به بحث تقابل عقل و عشق پرداخته است و از این طریق می‌توان پی برد که در تمامی این ابیات عشق بر عقل غلبه دارد و عقل یارای شناختن عشق را ندارد عشق همچو پادشاه و عقل همچو گداست از دری که عشق وارد می‌شود از در دیگر عقل فرار می‌کند. در ادامه به نمونه‌هایی از ابیات اشاره خواهیم کرد که دلیل اثبات این مدعا می‌باشد:

عشق می‌بیند یکی و عقل دو عاشقان مستند و عاقل در خمار

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۸: ۵۲۱)

چو عقل احوال است دو بیند غریب نیست بنگر به عین عشق شاه و گدا یکی ست

(همان، ۵۵۵)

سخن عشق اگر کنی با عقل تخم در شور زار می‌کاری

(همان، ۵۱۱)

عقل نفی ما سوی‌الله می‌کند عشق ما اثبات الله می‌کند

لا والا هر دو را در هم شکن کاین نصیحت نعمت الله می‌کند

(همان، ۶۷۱)

با توجه به نمونه‌های بالا، دریافت می‌شود که اگرچه شاه ولی مانند دیگر عرفا، به برتری عشق قائل است، اما در عین حال، بین عقل و عشق هماهنگی می‌بیند. نه این‌که سر ستیز با عقل را داشته‌باشد و معتقد است سالک به وسیله عقل، پی به وجود حق برده و سپس با سوارشدن بر مرکب عشق، از راه کشف و شهود از فیض حق، بهره‌مند می‌شود. از نظر او، تقابل عقل و عشق، تنها در حوزه و قلمرو شناخت آن دو می‌باشد. به عبارت دیگر، او معتقد است حوزه شناخت محدود عقل در برابر قلمرو وسیع عشق، ناچیز و ناکارآمد است. بنابراین، در نظر شاه ولی، عقل و عشق در تضاد و مقابل با هم قرار نمی‌گیرند هرچند میان آن‌ها ناهماهنگی و ناسازگاری باشد، عشق ممکن است با عقل قابل تفسیر نباشد اما عقل مشعل و راهنمای سالک و عاشق است تا در طریق عشق گمراه نشود. نیرومندی و اسرارآمیزی عشق و ناتوانی و عجز عقل در مقابل آن تنها منحصر به عشق حقیقی و الهی نیست، آن طور که عارف و سالک در ابتدای جاده طریقت به کمک عقل پا در راه سلوک می‌گذارد، اما همین که در جلوه ذات حق قرار گرفت عقل را نامحرم می‌داند بلکه در مسائل مربوط به عشق مادی و شهوانی که همان عشق به جنس مخالف است عشق همین خصیصه را دارد، البته تا جایی میان دوستدار و محبوب جاذبه عاشقانه وجود دارد و می‌توان عشقش نام نهاد والا نمی‌توان عشق را مترادف شهوت دانست زیرا عشق عاملی است که انسان را به کمال می‌رساند و شهوت لجنی است که انسان را به پست‌ترین جایگاه می‌کشاند. پس می‌توان گفت در جهان‌بینی شاه ولی، دیدن به جای دانستن می‌نشیند. نه این‌که عرفان وی با علم و عقل در ستیز باشد. چرا که حتی در اندیشه محیی‌الدین هم بین عقل و عشق نزاعی نبود. صوفیان عمری با عقل و علم زیسته‌اند و شاگردانی پرورده‌اند و از سویی عقل جزئی خودبین را نکوهیده‌اند و به آن عناوین عقل نادان، و بیگانه داده‌اند و عقلی کلی را که به تعبیر مولانا عقل عقل و سرشار از ایمان است، ستوده‌اند.

نتیجه‌گیری

با وجود این‌که عشق، محور اصلی کلام شاه ولی است، اما عارف، خود را از بیان آن عاجز می‌داند و در وصف آن اظهار ناتوانی می‌کند. او شاعر رند و قلندر و سرمستی است که با نوشیدن دُرْدِ دردِ عشق، سیر و سلوک درونی را در جهت دست‌یافتن به گنج و معرفت حقیقی به‌تمام‌رسانیده و آن گنج را در کنج ویرانه دلش دریافته‌است. عشق حقیقی در اشعار او نمود بیشتری دارد و اگر عشق مجازی هم در غزلیات او دیده‌می‌شود به آن جنبه عرفانی و حقیقی داده و از آن، جهت بیان عشق حقیقی بهره برده است. شاه نعمت‌الله عشق را بحر و خلق را موج و حق را دریا می‌بیند. او حقیقت را واحد می‌داند و منحصر به حق، و موجودات را پرتویی از ذات حق. حقیقت را خالق و مخلوق را سایه‌ای از پرتوی حق می‌داند؛ اندیشه‌ای که بر گرفته از عرفان نظری ابن عربی و اشعار عطار و مبتنی بر وحدت وجود و انسان کامل است. اساس طریقت شاه نعمت‌الله کشف و شهود است، نه دلیل و برهان.

عقل و خردی که شاه ولی با بهره‌گیری از اشعار عطار، با آن درافتاده و با ارائه اوصاف و صفاتی به نکوهش و تحقیر آن در برابر عظمت عشق و جنون عارفانه می‌پردازد؛ همان عقل جزئی و معاش است که بنا به عقیده او نه تنها قادر به درک حقیقت عشق نیست بلکه حجاب و مانعی در راه رسیدن به سرمنزل معرفت و حقیقت عشق است که در تضاد و تقابل با عشق است. در مورد رابطه عقل کلی با عشق، شاه‌ولی معتقد است که عقل کلی به عنوان اولین مخلوق، یاور عشق است و با روح و جان عشق و جنون عرفانی عجین‌گشته و تقابل و تعارضی متصور نیست.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰). دفتر عقل و آیت عشق. تهران: طرح نو.
۲. ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۹۳). فتوحات مکیه. ترجمه محمد خواجوی. چاپ اول. تهران: مولی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۲۰۵۵م). لسان العرب. بیروت: دارصادر.
۴. امینی، لطیف (۱۳۹۰). طربنامه عشق. چاپ اول. تهران: انتشارات زلال کوثر.
۵. انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. (ج ۲). چاپ سوم. تهران: سخن.
۶. حکمت، نصرالله (۱۳۸۹). مباحثی در عرفان ابن عربی. چاپ اول. تهران: علم.
۷. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۵). حافظ نامه. (ج ۱). چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. دیانتی، محمد (۱۳۹۳). در آفتاب وجود. کرمان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان.
۹. راستگو، محمد (۱۳۸۳). عرفان در غزل فارسی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. شاه‌جهانی، محمد (۱۳۶۳). ترجمه فرهنگ منتخب اللغات. چاپ اول. قم: حوزه علمیه اسلامی.
۱۱. شاه نعمت‌الله ولی، کرمان (۱۳۷۸). دیوان. با مقدمه سعید نفیسی. چاپ اول. تهران: نگاه.
۱۲. شیمیل، آنه‌ماری (۱۳۸۷). ابعاد عرفانی اسلام. عبدالرحیم گواهی. چ ۷. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۳. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین عطار (۱۳۷۸). دیوان. تصحیح تقی تفضلی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. ----- (۱۳۸۴). اسرارنامه. تصحیح سید صادق گوهرین. چاپ ششم. تهران: زوآر.
۱۵. کرمانی، عبدالرزاق (۱۳۳۵). مناقب شاه نعمت‌الله ولی. (جزو مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی). تصحیح ژان اوین. تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.

۱۶. کریمیان صیقلانی، علی (۱۳۸۲). سیره عشقبازان. چاپ ۴. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. محمدی وایقانی، کاظم (۱۳۸۶). حکایات و روایات بایزید. چاپ اول. تهران: نشر پارینه.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). فطرت. چاپ بیست و نهم. تهران: انتشارت صدرا.
۱۹. معین، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ لغت. (ج ۲). چاپ بیست و چهارم. تهران: امیرکبیر.
۲۰. مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۸۴). مثنوی معنوی. از روی نسخه نیکلسون. تصحیح، اعراب و فرهنگ لغات عزیزالله کاسب. (ج ۵). تهران: گلی.
۲۱. مبینی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۳۹). کشف الاسرار و عدة الابرار. به کوشش علی اصغر حکمت. چاپ اول. تهران: انتشارت علمی و فرهنگی.
۲۲. نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۱). مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد. به کوشش محمد ریاحی. چاپ چهاردهم. تهران: انتشارت علمی و فرهنگی.
۲۳. نفیسی، سعید (۱۳۹۴). دیوان شاه نعمت‌الله ولی. تهران: نشر جاویدان.
۲۴. نوربخش، جواد (۱۳۵۷). رسائل شاه نعمت‌الله ولی. تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.
۲۵. ----- (۱۳۸۱). اصطلاحات تصوف. (ج ۱). تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.

Wisdom and love in Shah Nimatullah Wali's poetry

Maryam Pahlavan, Touraj Aghdaei*, Hossein Aryan, Heydar Hasanlu
PhD Student, Persian Language and Literature, Zanzan Branch, Islamic Azad University,
.Zanzan, Iran

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,
Islamic Azad University, Zanzan, Iran. * Corresponding Author Dr.aghdaie@gmail.com

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,
.Islamic Azad University, Zanzan, Iran

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,
.Islamic Azad University, Zanzan, Iran

Abstract

Wisdom and love are two basic topic in Shah Nimatullah Wali's poems. From Wali's point of view love is such a divine gift placed in human's inside. It is a medium to arrive to integrity and luck. The basic idea in Shah Nimatullah Wali's doctrine is intuition, not logic. Pantheism is reflected frequently in his speech that is under the influence of Ibn Al- Arabi's thoughts. Shah Wali disagree with materialistic nous and thrift like Attar Neishabury. He belives that wisdom can't comprehend with love, and it is an abstacle (hijab) to arrive to cognition and true love. On the contrary, he belives that the Universal Intelect (Aghl-e Kolli) is vicar of God. He worships it and belives that the Universal Intelect as the first creature acts as a collaborator for love. As a result, he confirms that Wisdom is combined to love and mystical madness and there is no conflict between them. This article has been collected by library style and has been processed by analytical and descriptive methods.

Keywords: Intelect, Wisdom, love , Shah Nimatullah Wali, poetry.